

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در آستانه‌ی ولادت باسعادت افضل الخلائق و سید المرسلین و حبیب اله العالمین محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و هم چنین مولایمان ابوعبدالله الصادق(ع)،
جعفر بن محمد صلوات الله علیهم اجمعین. این دو میلاد بسیار مبارک را خدمت حضرت
بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و همه‌ی شیعیان و
موالیان آن بزرگواران تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه‌ی ما جزو شیعیان و
موالیان راستین آن‌ها بوده باشیم و در دنیا و آخرت مورد عنایات و شفاعات‌شان بوده
باشیم ان شاء الله. این صلوات خاصه رسول خدا(ص) را خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا حَمَلْتَ وَحْيَكَ وَ بَلَغَ رِسَالَاتَكَ

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَحَلَّ خَلَائِكَ وَ حَرَّمَ حَرَامَكَ وَ عَلَّمَ كِتَابَكَ

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ دَعَا إِلَى دِينِكَ

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا صَدَّقَ بِوَعْدِكَ وَ أَشْفَقَ مِنْ وَعِيدِكَ

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا عَقَرْتَ بِهِ الدُّنُوبَ وَ سَتَرْتَ بِهِ الْعُيُوبَ وَ فَرَّجْتَ بِهِ الْكُرُوبَ

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا دَفَعْتَ بِهِ الشَّقَاءَ وَ كَسَفْتَ بِهِ الْعَمَاءَ وَ أَجَبْتَ بِهِ الدُّعَاءَ وَ نَجَّيْتَ بِهِ
مِنَ الْبَلَاءِ

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا رَجَمْتَ بِهِ الْعِبَادَ وَ أَحْيَيْتَ بِهِ الْبِلَادَ وَ قَصَمْتَ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَ أَهْلَكْتَ بِهِ
الْفَرَاغَةَ

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَضَعَفْتَ بِهِ الْأَمْوَالَ وَ أَخَزَرْتَ بِهِ مِنَ الْأَهْوَالِ وَ كَسَرْتَ بِهِ الْأَصْطَامَ وَ
رَجَمْتَ بِهِ الْأَتَامَ

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا بَعَثْتَهُ بِخَيْرِ الْأَدْبَانِ وَ أَعَزَّزْتَ بِهِ الْإِيمَانَ وَ تَبَرَّزْتَ بِهِ الْأَوْتَانَ وَ عَظَّمْتَ
بِهِ الْبَيْتَ الْحَرَامَ

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْبَارِ وَ سَلِّمْ تَسْلِيمًا.

اللهم صل على محمد و آل محمد

این صلوات خاصه امام صادق سلام الله علیه را هم خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ خَازِنِ الْعِلْمِ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِالْحَقِّ الثَّوَرِ الْمُمِينِ

اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهُ مَعْدِنَ كَلَامِكَ وَ وَحْيِكَ وَ خَازِنَ عِلْمِكَ وَ لِسَانَ تَوْجِيدِكَ وَ وَلِيَّ أَمْرِكَ وَ مُسْتَحْفَظَ (مُسْتَحْفِظًا) دِينِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ حُجَجِكَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

خب بحث در ادله‌ای بود که اقامه شده است بر این که موقف عقل در شبهات حکمیه وجوبیه کانت أو تحریمیه، برائت است و عدم ادانه و مسؤولیت و عقاب.

دلیل اول تمسک به قاعده قبح عقاب بلایان بود که پایان یافت با اشکالات و نقض و ابرام‌هایی که داشت.

دلیل دومی که اقامه شده است فرمایش محقق ایروانی است علی مسلک القوم نه مسلک شخصی ایشان.

فرمایش ایشان این است که ما باید ببینیم موضوع اطاعت از دیدگاه عقل چیست، کجا عقل به ما می‌گوید اطاعت مولی را باید بکنی. کاری به عقاب اصلاً نداریم، باید قبل العقاب را بررسی و محاسبه بکنیم، هرچه نتیجه آن جا شد در مسأله عقاب تأثیر می‌گذارد، آن برهان اول و دلیل اول که مستقیماً رفت سراغ عقاب آن مسأله دقیقی نیست، بر پایه صحیحی نیست چون عقاب مبرر می‌خواهد، مجوز می‌خواهد، بر یک اساسی عقاب صحیح می‌شود یا غیرصحیح می‌شود پس ما باید به جای این که به مسأله عقاب توجه کنیم، آن را تحلیل کنیم به رتبه بالاتر و قبل العقاب را ملاحظه کنیم. ببینیم حق اطاعت مولی کجاست و در چه خواسته‌هایی و قوانینی حق اطاعت از نظر عقل دارد. ایشان می‌فرمایند وقتی که آن مرحله را محاسبه می‌کنیم می‌بینیم حق اطاعت برای مولی در جایی است که آن تکلیف مولی حالا تکلیف را هر معنایی می‌کنید، آن تکلیف مولی به عبد واصل شده باشد. اگر تکلیف واصل نشد عقل درک نمی‌کند که این جا علیک الاطاعة. وقتی قهراً این درک را نداشت برای اقامه‌اش مبرری نیست، استحقاق عقوبتی نیست، آن که وجدان هر عاقلی حکم می‌کند یا درک می‌کند که می‌دانیم مسأله اطاعت مولی امر تعبدی نیست و الا دور لازم می‌آید، از مستقلات عقلیه است که انسان باید ببیند در مقابل مولای حقیقی عقل او چه قضاوتی می‌کند، وجدانش چه قضاوتی می‌کند که کجا باید از او اطاعت کرد، کجا لازم نیست اطاعت کردن. وقتی در این مرحله توجه می‌کنیم می‌بینیم جایی که خواسته‌ای از مولی به دست ما نرسیده، حالا لایّ وجه نرسیده. بالاخره ما اطلاع نداریم از این که او یک واجبی یا یک حرامی را برای ما قرار داده است ولو قرار داده باشد در واقع ولی ما اطلاع نداریم. به وظیفه بندگی خودمان هم عمل کردیم به این معنا که استفراق الوسع کردیم، هرچه لازم بوده تفحص کردیم، اگر قوت استنباط داشتیم درست به کتاب و سنت و منابعی که با آن می‌توانیم به دست بیاوریم احکام مولی را در آن‌ها بدون توانی و تفسیر فحص و بررسی کردیم به جایی نرسیدیم. اگر مقلد هستیم و آن قوه را نداریم آن هم به وظیفه‌مان عمل کردیم از هر کسی که شارع قول او را حجت قرار داده، مجتهدی که دارای شرایط تقلید هست مراجعه کردیم آن‌ها هم گفتند نه این جا وظیفه‌ای وجود ندارد. بعد از آن که بعد به آن طریق یا به این طریق فحص کرد و به مطلوب مولی و خواسته مولی ولو باشد نرسید عقل دیگه در این جا نمی‌گوید اطاعت بر تو لازم است. نتیجه این که عقل نمی‌گوید که اطاعت بر تو لازم است این است که پس

اگر این اطاعت نکرد و در واقع تکلیفی بود استحقاق عقوبتی ندارد. و وقتی استحقاق عقوبت نبود قهراً عقوبت کردن می‌شود ظلم و لایصدر من الشارع. ما قبل از این که به این مرحله اخیر برسیم بگوییم که استحقاق عقاب نیست و عقاب نیست، که در برهان اول روی این تکیه کرده بود قبل از این که می‌گوییم حق طاعتی این جا نیست، حالا عقاب می‌خواهد باشد نباشد به آن کار نداریم. این جا حق طاعتی مولی ندارد. این یک مطلب مهمی است که ایشان فرموده و همین مطلب، همین زیربنای مسأله حق الطاعه‌ای که شهید صدر فرموده ولو ایشان قائل به حق الطاعه، اما این که خاستگاه فکر باید این جا باشد نه مسأله عقاب باشد، ما باید قبل العقاب را محاسبه بکنیم این یک نکته مهمی است که تفتن الیه این محقق بزرگوار. منتها ایشان محاسبه کرده و ایشان می‌فرماید از نظر عقل ما این جا حق الطاعه‌ای وجود ندارد. شهید صدر و عده‌ای آن‌ها می‌گویند ما محاسبه کردیم، شهید صدر می‌گوید مطلقاً حق الطاعه وجود دارد، همین که احتمالش را بدهی، ولی اگر غافلی، اصلاً احتمالش توی ذهنت نمی‌آید یا قطع به خلافتش داری آن جا نه، اما همین که احتمالش را دادی ایشان می‌گوید مولای حقیقی حق طاعت ندارد. و مرحوم سید یزدی و مرحوم سید یزدی آخر محقق داماد قدس سرهما این‌ها هم علی تفصیل می‌گویند بله آن مرحله را که ما حساب می‌کنیم یک حق طاعتی مولی دارد، کجا؟ آن جایی که دیگران باعث شدند آن تکلیف به ما نرسد، اما اگر خودش نگفته با این که تکلیف داشته اما خودش اعلام نکرده، نه این جا حق طاعت ندارد اما اگر گفته یا می‌خواسته بگوید، گفته دیگران مخفی کردند، از بین بردند یا می‌خواسته بگوید دشمن نگذاشته بگوید، در اثر تقیه و فلان نگفته این جا حق طاعت دارد. بالاخره این جا را باید محاسبه کرد. این حاصل فرمایش محقق ایروانی قدس سره هست.

خب آیا حق در مقام چیست؟ همان بحث‌های تفصیلی که ما در حق الطاعه داشتیم و دیگه در نظریه این دو بزرگوار داشتیم، همه کلماتی که آن جا گفتیم این جاها هم می‌آید و نتیجه الکلام آن جا این شد که ما نسبت به این که آیا حق الطاعه این جا وجود دارد یا نه، حق طاعتی در این صورت وجود ندارد در مولای حقیقی نه مولای عرفیه، در مولای حقیقی که همه وجود انسان و نعمی که در اختیار انسان هست، او مالک است و ما مملوک حقیقی هستیم و فقیر الیه هستیم، اگر احتمال هم بدهیم او یک چیزی را می‌خواهد آیا این جا عقل ما نمی‌گوید... درسته نگفته ولی احتمال می‌دهیم... حالا در تمام صور احتمال می‌دهیم می‌خواهد و نگفته. احتمال می‌دهیم فرموده، ظالمین مخفی کردند. احتمال می‌دهیم می‌خواسته بگوید، تقیه و خوفاً عن الأعداء نفرموده. آیا وجدان ما قضاوت نمی‌کند در این صورت که این مولی احتمال می‌دهیم که... و برای منبهات وجدانی هم بعضی مثال‌های منبهات وجدانی را عرض کردیم که کسانی که بالاخره صاحب نعم هستند بر ما، ولو این که حقیقی نیستند مثل مولی، در سلسله علل واقع شدند مثل پدر انسان، مادر انسان، یا کی که خیلی حق حیات به گردن انسان دارد، ما احتمال می‌دهیم الان او تشنه‌اش است، توی اتاقی است در کنار اتاق ما تشنه‌اش است ولی نمی‌تواند بگوید که تشنه هستم، نمی‌تواند ما این جا وجدان‌مان راحت قرار می‌گیرد؟ بگوییم هیچی نگفته که باشد، حالا این قدر تشنه‌اش بشود، له له بزند تا بمیرد. آیا واقعاً وجدان راحت می‌نشیند این جا، انسان عذاب وجدان نمی‌گیرد که آب نبرد، سؤال نکند؟ یا می‌گوید نه، تا به ما نرسیده، نگفته ما وظیفه‌ای نداریم؟ وقتی که در مثل این جور صاحبان نعم که در این مراتب هستند که این‌ها هم در حقیقت با دقت که نگاه می‌کنیم بازگشت آن به حق متعال هست، وقتی در مورد این‌ها می‌بینیم وجدان آرام نمی‌نشیند و اگر بی‌اعتنایی کند مبتلای به عذاب وجدان می‌شود این می‌تواند یک منبهی باشد برای انسان که در مورد مولای حقیقی اگر

خواسته‌ای دارد احترام او و مقتضای بندگی نسبت به او و شکر نعم او این است که انسان... فلذا است که نتوانستیم یک طرفه بشویم یعنی کُنا من المتوقفين، نه به طور قاطع می‌توانیم بگوییم در این جا حق الطاعه‌ای وجود ندارد کما یزعم الیه محقق ابروانی و مشهور بین اصولیین و فقهاء، یا این که بگوییم نه در این صورت حق الطاعه وجود دارد در مورد مولای حقیقی، فلذا این مسأله بر ما واضح نیست فلذا فرمایش محقق ابروانی در این باب محل تأمل و... ولی نه رد می‌کنیم و نه می‌توانیم قبول کنیم. این بیان دوم.

س: این بیان مخالف ...

ج: نه، بله چون برائت شرعیه که جعل کرده، ما لولا جعل برائت شرعیه داریم می‌گوییم. یعنی اگر برائت شرعیه نبود، او ترخیص نداده بود، ما بودیم و خودمان، این جا را داریم محاسبه می‌کنیم اما بحمدالله او به رحمت و اسعهاش و به خاطر این که یرید من الیسر لا العسر، بحمدالله چه کار کرده؟ برائت شرعیه جعل کرده. «کل شیء حلال» فرموده مثلاً. «کل شیء مطلق» فرموده. این منتی است که گذاشته. ولی اگر این‌ها نبود، او اجازه نداده بود، او ترخیص جعل نکرده بود آیا عقل ما در مقابل او چه حکمی داشت؟ می‌گفت اگر که قدرت داری؟ بله. ما البته قدرت نداریم که همه جا که احتمال می‌دهیم همه را اطاعت بکنیم، از عهده ما بر نمی‌آید ولی آن مقداری که بر می‌آید بعید نیست که بگوییم عقل می‌گوید که باید انجام بدهیم.

س: ببخشید این مثالی که فرمودید ...

ج: ببینید در مورد مثالی که زدیم یک اختراقی وجود دارد، در مورد مثالی که زدیم نیاز آن پدر است، آن مادر است، آن صاحب نعمت است. و این که او الان در علم است، می‌خواهیم او را از علم بیرون بیاوریم اما در کنار این در مورد او چیز دیگری هم هست و آن این است که این نعمت‌هایی که به من داده، این حقی که به من داده هم زندگی من را او اداره کرده، وجود من از قبل او هست، این‌ها ولو این که حالا احتیاجش را کار نداشته باشیم. هر دو وجود دارد یعنی در مورد مثل پدر و مادر و امثال ذلک دو عامل در نفس انسان وجود دارد که انسان را، وجدان انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مثلاً به عذاب وجدان می‌کند. روی این که بالاخره یک آدم است، الان گرفتار است، الان تشنه‌اش است، الان فلان است. این یک جهت است. یک جهت دیگر هم این است که این جهت مشترک است، ممکن است غیر پدر و مادر هم باشند آدم چنین احساسی داشته باشد. اما یک جهت اختصاصی در مورد آن‌ها وجود دارد و همان ذو نعم بودن آن‌ها، این که زندگی انسان از آن‌ها است، حیات انسان از آن‌ها است، این رابطه و آن دلسوزی آن‌ها نسبت به انسان و این که آن‌ها چه جور راجع به ما ایثار می‌کنند، ما را بر خودشان در خیلی از جهات مقدم داشتند تا ما را بزرگ کردند، این‌ها که در مورد حق متعال و اضعاف مضاعفه وجود دارد. پس نسبت به خدای متعال نه از باب این که او الان متعلم است، الان او نیاز دارد می‌خواهم نیازش را برطرف کنم، از این جهت نیست، او غنی بالذات است و هیچ نیازی هم به این چیزها ندارد اما در عین حال همان احترام او، شکر نسبت به او، پاسداشت نعمت‌های او، این‌ها که می‌گوید چنین موجودی که تمام وجودت از اوست، این جور دارد نعمت، این جور به تو مهربانی کرده، می‌کند و خواهد کرد، این جور موجودی احتمال می‌دهی فلان درخواست را از تو دارد، احتمالش را می‌دهی.

س: وجود می‌آورد این احتمال؟

ج: بله دیگه، حق الطاعه می‌گوید بله. عقل چون این جا حاکم فقط عقل است نه خود شرع، حاکم عقل است، عقل در این جا می‌گوید چنین موجودی اگر احتمال هم می‌دهی که یک درخواستی از تو داشته باشد، یک خواسته‌ای از تو داشته باشد باید دنبال کنی اگر قدرت داری، اگر قدرت نداری ... اما اگر قدرت داری باید این را دنبال کنی. مگر این که خودش ترخیص بدهد بگوید نمی‌خواهد، لازم نیست. این یک حرفی نیست که بعید نیست گفتن آن، فلذا می‌بینید بزرگانی مثل صاحب عروه، مثل محقق داماد، مثل شهید صدر این‌ها طرفدار این نظریه هستند حالا با اختلافی که بین‌شان وجود دارد، این وقتی مسأله را محاسبه کردند این طور. بعید نیست که این مطلب درست باشد اما در حدی نیست که حالا ما یک طرفه به طور قاطع بخواهیم بگوییم چون از آن طرف هم بسیاری از اجلاء و بزرگان و آن‌ها هم صاحب عقل و وجدان و همه چیز هستند آن‌ها می‌گویند این جور نیست، این‌هایی که مثل بنده که وجدانم این طور چیز است ...

س: نتیجه توقف چه می‌شود؟ یعنی شما الان قائل به برائت می‌شوید؟

ج: نه، قهراً از نظر عقلی نمی‌دانیم باید چه بگوییم.

س: نمی‌دانید پس می‌شود...

ج: بله دیگه برهان عقلی نمی‌توانیم اقامه بکنیم.

س: ...

ج: برائت عقلی ثابت نیست برای ما.

س: یعنی قاعده وجوب دفع ضرر محتمل زنده می‌شود؟

ج: نمی‌دانم ضرر محتمل هست یا نه. چون آن جا توقف داریم این جا هم شک در ضرر داریم که اصلاً ضرر محتملی.

س: ...

ج: بله زنده می‌شود.

س: این توقف که فرمودید توقف در اصل حق الطاعه نباید باشد.

ج: توقف است در حق الطاعه و برائت عقلیه.

س: در این که آیا حق الطاعه در واقع برائتی برای ما، حکم شرعی برای ما ایجاد می‌کند یا ...

ج: نه، اگر حق الطاعه‌ای باشد که دارد ایجاد می‌کند. یعنی شک در وجود حق الطاعه داریم و شک در وجود برائت عقلیه. یعنی اصلاً این جا نمی‌دانیم حق طاعت هست یا نیست. بله حسن است، خوب است، این‌ها شکی در آن نیست اما آیا در حدی است که عقل الزام می‌فهمد، یا حکم به الزام می‌کند یا نه الزام نفس الامری را در این باب درک می‌کند، به جوری که اگر انجام نداد استحقاق عقوبت داشته باشد، استحقاق نکوهش، یا می‌گوید خبر نداشتم اگر خبر داشتم جانم را هم فدا می‌کردم، من خبر نداشتم. بله

لاشکال در این که در جایی که اصلاً احتمال در ذهن انسان نمی‌آید یا قطع به خلاف دارد ولو این که مولی می‌خواهد ولی این قطع به خلاف پیدا کرده، یا اصلاً غافل بالمره بوده، توی ذهنش چنین احتمالی نمی‌آمده که چنین چیزی واجب باشد یا حرام باشد، بله آن جا دیگه قهراً موضوع حکم عقل نیست. این برهان دوم.

برهان سوم:

س: ...

ج: فحص برای احتمال؟

س: فحص برای این که چه چیزهایی را احتمال می‌دهد، ...

ج: اولاً احتمال که نمی‌خواهد بروی دنبالش کسب بکنی، احتمال دیگه قهراً وقتی به مسأله...

س: وقتی درک را شما می‌فرمایید کسب کن، کسب کردن احتمال خیلی راحت‌تر است تا ...

ج: نه، بعد از این که انسان التفات به یک مسأله پیدا کرد، مقدمه احتمال و قطع و ظن و همه این‌ها التفات است، فلذا شیخ فرمود «اعلم أنَّ المكلف إذا التفّت إلى حكم شرعي إما أن يحصل له القطع أو الظن أو الشك» اما اگر اصلاً احتمال در ذهن... یعنی التفات در ذهنش، غافل است مثل این که ما الان این جا نشستیم داریم بحث می‌کنیم از مبحث اصولی اصلاً ذهن‌مان به فلان مسأله باب ارث اصلاً غافل است، توی ذهن ما نیست، التفاتی اصلاً به آن نداریم. التفات هم یک امر غیراختیاری است خیلی جاها، حالا التفات پیدا کردیم، اگر التفات پیدا کرد یقین مقدمات می‌خواهد، مظنه مقدمات می‌خواهد اما اصل احتمال که دیگه مقدمات نمی‌خواهد، به نفس این که آدم التفات پیدا کرد ینقدح فی نفسه الاحتمال.

س: ...

ج: احتمال به وظیفه.

س: ...

ج: بله، لعل باید آن جا باید فحص بکند، چه اشکالی دارد.

س: این طور که دیگه اصلاً نمی‌شود کاری کرد.

ج: نمی‌شود چه کار کرد؟ کاری ندارد همین طور که شما این جا نشستید، دعا عند روية الهلال چطور است؟ محتمل است. دعای روز مثلاً سه‌شنبه چطور است؟ محتمل است. سلام دادن به حضرت هر روز محتمل است، همه این‌ها احتمال دارد دیگه، احتمال که چیزی ندارد، می‌آید توی زندگی، احتمال دارد. همین که احتمال را دادی حالا می‌روی دنبالش، اگر دلیل بر عدم پیدا کردید... بله دیگه می‌رود دنبالش، اگر دلیل بر عدم پیدا کرد در فقه یا به حسب تقلید می‌گویند راحت هستیم، دلیل داریم که واجب نیست. اما اگر رفت دنبال اجتهاد یا تقلید و دلیل بر عدم پیدا نکرد پس این احتمال تثبیت می‌شود، وقتی

احتمال تثبیت شد، حق الطاعه می‌گوید حالا پس انجامش بده. بنابراین وقتی که احتمال در نفس منقذ شد این می‌رود فحص می‌کند، وقتی فحص کرد یا می‌رسد به این که منتفی است، دلیل بر عدم هست، خیلی خوب. اما اگر دلیل بر وجود هم بود که روشن، اگر نه، لادلیل بر عدم است، لادلیل بر وجود است؛ احتمال یقی فی النفس. این احتمال که باقی ماند حق الطاعه می‌گوید حالا باید بیاوری مگر این که حرج بشود، چه بشود، در صورت حرج خود شارع فرموده که لأرید.

س: یعنی احکام مولی دائر مدار....

س: اگر احتمال...

ج: نه دنبال قطع لازم نیست بروید به وجودش.

س: ...

ج: نه، برای وجودش دنبال قطع لازم نیست بروید برای این که اگر نبود راحت بشوید، یعنی فحص می‌کند که اگر دلیل بر عدم داریم راحت باشیم، این یکی. ثانیاً خیلی جاها هست که همین طور که احتمال می‌دهید این تکلیف باشد، احتمال حرمت هم می‌دهیم، پس نباید بیاوری اگر آن جوری است. بعد یک طرفه‌اش بکنی، یا احتمال می‌دهی مثل نماز، مثل عبادات مرکبه احتمال می‌دهی مانعیت داشته باشد، می‌روی دنبالش به این که این مانعیت یک وقت نداشته باشد. و امثال این‌ها دیگه، پس این فحص لازم است حالا یا برای روشن شدن مسأله.

س: احکام مولی دائر مدار انفس مکلفین می‌شود یا نه؟

ج: نه.

س: ...

ج: بله، یک واقعیتی دارد، من احتمال آن واقع را دارم می‌دهم.

س: آن وقت با احتمال واقع دیگه این احکام برای این‌ها منجز می‌شود دیگه؟ این‌ها باید بروند فحص کنند، باید بروند انجام بدهند پس...

ج: نفس الاحتمال منجز است، طبق مسلک حق الطاعه نفس الاحتمال منجز است لازم نیست به حد ظن برسد، لازم نیست به حد قطع برسد اما نفس الاحتمال منجز است.

س: تابع نفوس می‌شود دیگه.

ج: چی؟

س: حکم الهی.

ج: حکم الهی نه بابا، حکم الهی تابع...

س: تنجیز حکم الهی.

ج: بله، به احتمال. همان طور که آقایان... مگر به قطع نگفتند، قطع مال کیه؟ مال نفوس است، احتمال هم برای نفوس است. این که مسأله‌ای نیست. شما که می‌گویید قطع موجب می‌شود، مگر شما نمی‌گویید علم موجب می‌شود؟

س: ... واقع نمایی دارد.

ج: احتمال هم واقع‌نمایی دارد به حد خودش.

س: توهم است.

ج: نه، توهم که نیست. کشف الواقع به أدنی درجه موجب تنجز است، کشف الواقع یعنی فقط احتمالش را بدهی، یک وقت هست اصلاً احتمالش را نمی‌دهی، قطع برخلافش داری پس واقع به هیچ وجه کشف نشد، همین که یک ذره از روی واقع پرده کنار رفت، حالا این یک ذره به حد احتمال بود، به مظنه بود، قطع بود. همین که پرده یک کمی کنار رفت حق الطاعه می‌گوید دیگه گردنگیر شما می‌شود اگر وجود داشته باشد.

س: ... مناشئ به وجود آمدن احتمال از هر جایی باشد؟

ج: از هر جا می‌خواهد باشد.

س: ولو غیر شرعی؟

ج: ولو غیر شرعی.

س: یعنی حق الطاعه را این‌ها هم ثابت می‌کنند؟

ج: بله، مناشئ غیر شرعی.....

س: ...

ج: بله، ولی احتمال ایجاد شده، إیّما الکلام در این که این عاقل احتمال الان برای او ایجاد شد، که بله الان احتمال می‌دهم خدای متعال این را می‌خواهد، البته این‌ها یک فرض‌های فارض است که کلاغ پرید من احتمال دادم که باب ارث آن جوری است. ولی اگر واقعاً شد... چنین چیزی تحقق خارجی ندارد که با یک چیز بی‌ربط موجب بشود اما اگر فرض کردی که بله یک چیز بی‌ربطی موجب احتمال شد، الان احتمال هست دیگه، بالاخره الان در نفس من احتمال این حکم و این خواسته مولی به وجود آمده است، در نفس من که احتمال به وجود آمده است، آن یک حرف دیگری است که در باب تقلید چون در باب تقلید آن علم مقلّد، موضوعی است نه طریقی محض، اگر هم باشد طریقی موضوعی است، شارع می‌گوید اگر این مجتهد از فلان راه، از راه جفر، رمل، از راه‌های خواب، از راه‌های فلان، علم به حکم پیدا کرده آن برای خودش، شما نمی‌توانی از این تقلید بکنی چون علم او موضوعی طریقی است و در موضوعی طریقی شارع می‌تواند بگوید نه من این را موضوع حکم قرار ندادم که جواز تقلید باشد. ولی خودش چی؟ خودش بالاخره علم پیدا کرده.

س: ...

ج: به هیچ کس ظلمی حساب نمی‌شود.

س: ...

ج: نه، بعد از این که احتمال پیدا شد و از هر جایی، ما می‌گوییم از این جاها پیدا نمی‌شود که شما می‌فرمایید.

س: ...

ج: چرا، چرا باید احتمالش هر کی مانع باشد، چه ملازمه‌ای بین این دو تاست، من احتمال می‌دهم خدای متعال چنین حکمی را که حکیمانه جعل کرده، الان احتمال می‌دهم بینی و بین الله در نفس من این احتمال محقق شد که لعل الان خدای متعال واجب فرموده است که روز تولد حضرت رسول الله(ص) ولو قریباً او بعیداً یک سلامی به آن بزرگوار بدهید، احتمال نمی‌دهیم؟ احتمال می‌دهیم یا نمی‌دهیم؟

س: ...

ج: چرا نمی‌شود؟ اتفاقاً می‌شود، معمول اختراعات، حرف‌ها، مطالب جدید همین جور جرقه‌ای زده یک احتمالی در ذهن آمده بعد هم رفتند دنبالش. یک احتمالی در ذهن همین طور، خدای متعال جرقه‌اش را می‌زند می‌رود دنبالش، حالا این جا هم یک این طور احتمالی توی ذهنش می‌آید که لعل این واجب باشد، لعل مصلحت ملزومه داشته باشد، خدای متعال این را بخواهد. حالا که احتمالش توی ذهنش آمد اگر مجتهد است می‌رود به کتاب و سنت و ادله و منابع فقهی مراجعه می‌کند اگر حالش را داشته باشد و خودش را یک طرفه می‌کند، اگر دید که دلیل بر علیه آن هست که واجب نیست دیگه راحت. اگر نه، دید دلیل بر وجوبش هست خیلی روشن فتوا می‌دهد، اگر دید لا دلیل علی عدم و لا دلیل علی وجود، بر هیچ کدام نتوانست دلیل اقامه کند و آدمی هم بود که برائت شرعیه برایش ثابت نشده بود، شبهه حکمیه است دیگه، برائت شرعیه برای او ثابت نشده، حق الطاعه‌ای می‌گوید این جا باید احتیاط بکنی، بیاوری این را.

س: اگر همین احتمال حرمت...

ج: دوران امر بین محذورین می‌شود، آن جا مختار می‌شود.

س: قطع قطاع را حجت می‌دانید؟

ج: در طریقیات. آن ربطی ندارد به این بحث‌ها، قطع قطاع من حیث هو هو بله اما اگر از شریعت فهمیدیم که گفت قطاع لازم نیست معلوم می‌شود آن واقع مقید...

س: ...

ج: بله، این جا بله. اما در قطع قطاع که می‌گوییم حجت نیست به خاطر این که از ادله استفاده کردیم که واقع مقید شده به علم که از راه قطع قطاع نباشد، این مقدارش را شارع تقیید کرده.

س: ...

ج: بله بله.

دلیل سوم:

دلیل سوم برای این که موقف العقل در حقیقت برائت است و عدم مسؤولیت است در شبهات حکمیه، وجوبیه کانت او تحریمیه، راهی است که محقق ایروانی به شخصه معتقد به آن است. این بیان براساس مذاق قوم بود.

راه بعد راهی است که به شخصه ایشان قائل است و آن این است که ایشان می‌فرماید اصلاً ما شبهه حکمیه نداریم، این هم یک حرف جدید. شبهه حکمیه وجود ندارد، امر مکلف دائر است بین دو قطع؛ قطع به وجود حکم، قطع به عدم حکم. بنابراین در چیزهایی که شماها اسمش را می‌گذارید شبهه حکمیه، اصولیین می‌گویند آن جا شبهه حکمیه است، به نظر ما در آن جا موارد قطع به عدم حکم است، وقتی قطع به عدم حکم داریم دیگه عقل چه وظیفه‌ای را قرار می‌دهد برای ما، یقین دارم خدا این جا حکم ندارد، یقین دارم خدا این جا خواسته ندارد، جایی که انسان یقین دارد خدای متعال خواسته‌ای ندارد، حکمی ندارد، قانونی ندارد وظیفه‌ای ندارد دیگه.

س: ...

ج: نه قطع به عدم الحکم است.

حالا توضیح مطلب:

ایشان می‌فرماید تکلیف متقوم به علم است بنابراین جایی که علم نیست مقوم حکم نیست، مقوم حکم که نبود حکم نیست. مثل این که نوع؛ انسان، متقوم به جنس و فصل است؛ حیوانیت و ناطقیت. اگر یک جا یقین کردیم ناطقیت نیست یقین داریم پس انسان نیست دیگه. اگر یقین کردیم حیوانیت آن جا نیست یقین داریم پس انسان هم نیست. چون ما به یتقوم الإنسانیة این دو امر است، هر کدام نباشد آن ماهیت وجود ندارد.

پس چون حقیقت التکلیف و الحکم متقوم به علم است بنابراین در جایی که ما فحص کردیم و به علم نرسیدیم آن جا یقین می‌کنیم حکم وجود ندارد.

س: ...

ج: نه، خود تکلیف. این حرف به قول ایشان حرف ناروایی است که توی اصول می‌گویند علم موجب تنجز می‌شود. نه، تا علم نباشد حکم درست نمی‌شود.

خب این یک مطلب مهمی است که بازگشت آن به تعریف خود حکم است و شناخت خود تکلیف و حکم است، ایشان در آن می‌حث با قوم مخالفت دارد. دیگران...

س: ...

ج: ندارد. همه این‌ها را هم متوجه است، می‌گوید نه تصویب می‌شود، نه دور لازم می‌آید، نه همین حرف‌هایی که شماها می‌زنید لازم می‌آید، هیچی از این‌ها لازم نمی‌آید و این یک مسأله مهمی است که ایشان ادعا می‌کند که ینبغی این که یتأمل فیه. حالا درست است یا درست نیست بالاخره یک مطلب جدیدی است، آقای ایروانی یکی از خصوصیاتش این

است که بالاخره ذهن جوالی دارد حرف‌های نویی، ایشان چه در فقه حاشیه مکاسب‌شان، چه در اصول یک حرف‌های جدید و نویی ایشان مبتکر آن هست، حالا به نتیجه می‌رسد یا نمی‌رسد مکتب آخری است، ولی برای حلای شدن مسائل و این که لبّ و لباب مسائل بیشتر روشن بشود خوب هست، حواشی ایشان، مطالب ایشان مهم است از این جهت و هم محقق خوبی و هم محقق امام قدس سرهما به حرف‌های محقق ایروانی به خصوص در فقه توجه دارند و حواشی ایشان را مورد مراجعه و بحث قرار می‌دهند. حواشی ایشان در کفایه هم حواشی خوبی است. حالا این مطلبی که عرض می‌کنم از الاصول فی علم الاصول ایشان است، دو تا کتاب اصولی دارد ایشان یکی حواشی بر کفایه دارد ایشان... ایشان شاگرد آخوند هم هست؛ صاحب کفایه. و هم کتاب مستقلی دارد در اصول؛ الاصول فی علم الاصول. ایشان این حرف را می‌زنند، این حرف را در دو جا ایشان تنقیح کرده؛ یکی.... امروز دیگه ظاهراً نمی‌رسیم توضیح حرف‌های ایشان را عرض کنیم.

یکی در بحث امکان تعبد به ظن هست. قبل از این که آقایان وارد بحث امارات بشوند امکان تعبد به ظن را بحث می‌کنند دیگه، در رسائل و غیر رسائل. یکی ایشان آن جا این مبحث را دنبال فرموده که صفحه 244 «و لازیداد توضیح المقام شرح لک الطلب و کیفیة إناطته بالعلم» که چگونه خود طلب، خود تکلیف، خود حکم اناطه به علم دارد. «لتكون على بصيرة من جعل كیفیة الأمارات و الأصول، و أنّ إناطة التكليف بأداء الأمانة و الأصل هو بعینه إناطته بالعلم.»

این یک مطلب این جا فرموده، یک مطلب هم در بحث خود برائت است که ایشان در آن جا می‌فرمایند که:

«لا جهل يتصوّر في التكليف» اصلاً جهل در تکلیف متصور نیست، «فإنّ حقیقته لمّا كانت منوطة بالإعلام فإن كان إعلام الذي يلزمه أن يكون علمٌ كان التكليف فعلياً بالقطع، و إن لم يكن كان غير فعلي بالقطع، فلا شكّ يتصوّر بالنسبة إلى التكليف.»

اصلاً شک نسبت به تکلیف... من شک در تکلیف هستم غلط است. یا عالم به وجود هستی، یا عالم به عدم هستی، شک دارم خدا این جا واجب کرده یا نه، این حرف غلطی است، شک دارم حرام است یا حرام نیست حرف غلطی است. وقتی که شک نبود حالا بیایم بگوییم در مورد شک حکم عقل چیست؟ شکی نداریم. اصلاً برائت شرعی هم دیگه غلط است، شما برائت شرعی را برای کجا می‌گویید؟ برای شک می‌گویید، شکی وجود ندارد.

س: ...

ج: این‌ها حرف‌های شما است، این‌ها توضیح می‌خواهد که ان شاء الله فردای بحثی یعنی شنبه ان شاء الله توضیح می‌دهیم که بله ایشان آن وصول را هم منجر به علم می‌داند، می‌گوید تمام مطلب چیست؟ علم است. امارات و این‌ها هم اگر کارسازی می‌کنند به خاطر این است که در راستای علم واقع می‌شوند. حالا این مطلب مهمی است که ان شاء الله شنبه.

وصلی الله علی محمد وآل محمد.